



روح‌الله روحانی

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

خرمای خوزستان بد تو

امید و انتظار در شعرها قیصر امین پور

قیصر امین‌پور شاعری است فرهیخته و ارجمند و دارای کارنامه درخشان ادبی و شعری. فعالیت‌های هنری امین‌پور از سال ۱۳۵۸ از حوزه اندیشه و هنر اسلامی آغاز می‌شود و بعدها به حیث سردبیر مجله «سروش نوجوان» فعالیت‌هایش ادامه می‌یابد. او سال‌ها به عنوان استاد در دانشگاه الزهراء تدریس می‌کند و در سال ۱۳۸۲ استاد امین‌پور عضویت فرهنگستان ادب و زبان فارسی را می‌پذیرد. امین‌پور در کنار سال‌ها خدمت به جامعه هنری و شعری و تدریس در مراکز علمی مختلف، زیباترین اشعار و سروده‌هایش را نیز برای علاقه‌مندان به شعر و ادب فارسی به یادگار می‌گذارد. در میان مجموعه شعرهای او می‌توان، به ترتیب سال انتشار، ابتدا به مجموعه شعر «تنفس صبح» سپس «در کوچه آفتاب» بعد از آن «منظومه ظهر روز دهم» اشاره کرد که منظومه بلند و بالا و زیبایی است از اشعار آیینی امین‌پور. اما مجموعه «آینه‌های ناگهان ۲۰۱» زیباترین و قوی‌ترین اشعار استاد امین‌پور را در خود جای داده است و مجموعه «گل‌ها همه آفتابگرداند» که بعد از این مجموعه منتشر می‌شود نیز این چنین است و نشان‌دهنده ثبات اندیشه و زبان شعر قیصر است.

بگذارید سخن را از این جا و با این مقدمه آغاز کنم که در اندیشه مدرن با تأکید «دکارت» بر نقش بنیادین «سوژه» و فاعل شناسا در جهان ما نخستین گام‌ها به سمت خودبنیادی انسان برداشته شد. در گام بعدی «کانت» جهان و سطح درک ما از آن را به پدیده‌ها خلاصه کرد و «نومن» را از دایره آگاهی بیرون قرار داد. گام سوم و نهایی را «هگل» با ایده‌آلیسم مطلق خودش برداشت هنگامی که مدعی شد عالم و جهان چیزی جز مایعلم انسان نیست و بنیاد جهان هم خود او است؛ زیرا آگاهی وابسته به سوژه و فاعل آگاه است.

تأثیر این نگرش مدرن در تمامی مکاتب فکری، فلسفی، ادبی، هنری و شعری دوران مدرن کاملاً مشهود است. در این جهان همه چیز از جمله هنر و شعر کاملاً انسانی و زمینی می‌شود؛ زیرا در نگاه انسان مدرن، جهان چیزی جز همین پدیده‌های محسوس که بر ما پدیدار می‌شود نیست و روابط این پدیده‌ها هم جز روابط فیزیکی و میکانیکی و ارگانیکی نیست. بنابراین، هر آن چه غیر از این باشد خیال و توهم است. پس باور به انسان یا هر موجودی که بتواند فراتر از دایره حس و عقل عمل کند توهم و پنداری بیش نیست.

اما در جهان سنت که عمری به درازای تاریخ بشر دارد، ما با انسان جهان و هنر متفاوتی سر و کار داریم؛ جهانی که در آن همواره سخن از منجیان و نجات دهندگان انسان زمینی و گرفتار آمده در دایره حس و عقل خودبنیاد مطرح است. در این جهان، علم، معرفت، اندیشه، شعر و هنر یک بعد آسمانی، الهی و رهایی‌بخش دارد که فراتر از گستره حس و عقل جولان می‌دهد. در جهان معرفتی و نظام دانایی الهی و آسمانی، هنر آتش این است که نمی‌سوزاند و بر ابراهیم، ناجی انسان، گلستان می‌شود؛ مسیح، منجی دیگر، کلمه و شعر مریم قدیس است که مرگ را به حیات می‌رساند و مرده را زنده می‌کند. طوفان نوح را کسی جز حضرت نوح (ع) با علم آسمانی‌اش پیش‌بینی نمی‌تواند و کشتی نجات‌بخش خود را جز با هنر آسمانی‌اش نمی‌سازد. هنر موسی، کودکی رها شده در نیل خروشان، در ید بیضای او تجلی می‌یابد تا در خانه فرعون بزرگ شود

و منجی قبیله‌اش باشد. این جهان و نظام دانایی متفاوت؛ شعر و هنر متفاوت خود را دارد. هنر و معجزه جاوید آخرین فرستاده آسمانی کلمه و کلام خداوند است که هر چه شعر در برابر آن کم می‌آورد تا نجات‌بخش انسان در مسیر تاریخ باشد. شعر و هنر آسمانی تصویری از عالم ارانه می‌دهد که جهان فقط این دایره تنگ حس و عقل نیست و روابط پدیده‌ها را به روابط فیزیکی و ارگانیکی خلاصه نباید کرد. هنر انسان آن است که به سایر ابعاد و روابط پدیده‌های عالم دست یابد تا خود هنرمند مسیحایی و رهایی‌بخش انسان گردد.

با توجه به آن چه گفته آمد، اگر از یک منظر و زاویه متفاوت نگاهی دوباره و دیگری به شعرهای شاعران معاصر فارسی زبان داشته باشیم، در سروده‌های برخی از این شاعران، هنر و شعر و دنیای متفاوتی را تجربه می‌کنیم. شاعری که از زیست‌بوم و زیست جهان خویش خسته است و می‌نالد از استیلای صنعت و تکنولوژی بر سرنوشت انسان و این که انسان ابزاری است در خدمت علم و تکنیک و گرفتار آمده در چرخه رقابت زر و زور و تزویر. این گونه است که دیگر عشق، هنر و شعر دیگر شوری نمی‌انگیزد و در آن صبح هم رنگ بعد از ظهر آدینه را به خود می‌گیرد، مهربانی حالتی از کینه دارد و بالاخره این که اصلاً عشق‌بازی تعطیل است.

صبح بی‌تورنگ بعد از ظهر یک آدینه دارد
بی‌تو حتی مهربانی حالتی از کینه دارد
بی‌تو می‌گویند تعطیل است کار عشق‌بازی
عشق اما کی خبر از شنبه و آدینه دارد
جغد بر ویرانه می‌خواند به انکار تو اما
خاک این ویرانه‌ها بویی از آن گنجینه دارد
خواستم از رنجش دوری بگویم یادم آمد
عشق با آزار خویشاوندی دیرینه دارد
روی آنم نیست تا در آرزو دستی برآرم
ای خوش آن دستی که رنگ آبرو از پینه دارد
ناگهان قفل بزرگ تیرگی را می‌گشاید
آن که در دستش کلید شهر پر آینه دارد.
(امین‌پور، ۱۳۶۳: ۱۳۳)

از نظر شاعر، انسان گرفتار آمده در شب و تاریکی عصر بی‌معنایی، بسان جغدی است که نمی‌داند در خاک این ویرانه عالم چه گنجی نهفته است و خاک بوی چه موجودی را با خود دارد. قیصر از دنیای متفاوتی خبر می‌دهد که در آن رنج انسان بی‌پایان نیست و نباید امید را از دست داد. به همین دلیل در ادامه می‌گوید، دوری تو با آن که خود رنج است، اما عشق با آزار خویشاوند است. از این رو، این آزار خود لذتی است بی‌پایان. نکته جالبی که در این غزل قیصر به چشم می‌خورد، اشاره به دست پر پینه است، که پینه‌ها مایه آبروی آن دست است. قیصر خود را بی‌چنین دستی می‌بیند و به مخاطبانش می‌فهماند که باید منتظران آن منجی، انسان کامل و مسیحایی بود و شرایط لازم ظهور چنین انسانی را فراهم کرد.

قیصر در پایان این غزل از دنیای پر از امید سخن می‌گوید و در بیت آخر غزل، ایام وصال محبوبی را نوید می‌دهد که دستان مسیحایی «او» قفل بزرگ تیرگی، ظلم و ستم را می‌گشاید و روشنی عدالت، مهر و

پاکی نمایان می‌شود. این امید بخشیدن به مخاطبان در اشعار او، گاهی تا بدان جا اوج می‌گیرد که شاعر خود را در هنگامهٔ پس از ظهور چنین انسانی می‌بیند و به زیبایی تمام آن لحظات را به تصویر می‌کشد.

بوی سپند و کُنُدر و عود آمد
مردی که بند زجر گشود آمد
مُردیم از رکود در این مرداب
تا لحظهٔ عظیم صعود آمد
مقصود هر قصیده که می‌خواندیم
مضمون هر چه شعر و سرود، آمد
فصل فریب و فاجعه پایان یافت
مردی که نبض حادثه بود، آمد.
(<http://313yaar.persianblog.ir>)

قیصر در غزل «مهمانی» برای مخاطبانش از موعود مسیحایی که از مشرق جغرافیای عرفانی طلوع می‌کند و او نقطهٔ آغاز هر چه پرواز است که به بهانه‌اش ابرها می‌گرید، هوای بارانی صاف می‌شود، کشتی عشق در کنار آرامش طوفانی حضور او لنگر می‌گیرد، خبر می‌دهد.

طلوع می‌کند آن آفتاب پنهانی
ز سمت مشرق جغرافیای عرفانی
دوباره پلک دلم می‌پرد، نشانهٔ چیست؟
شنیده‌ام که می‌آید کسی به مهمانی
کسی که نقطهٔ آغاز هر چه پرواز است
تویی که در سفر عشق خط پایانی
تویی بهانهٔ آن ابرها که می‌گریند
بیا که صاف شود این هوای بارانی
کنار نام تولنگر گرفت کشتی عشق
بیا که نام تو آرامشی است توفانی.
(امین پور، ۱۳۷۲: ۸۷)

البته این هم واقعیتی است که باور به منجی رهایی بخش که انسان را از رنج‌ها، دردها و مشکلات همیشگی‌اش برهاند، از دیرباز همراه انسان بوده است. حضور قهرمانان و ابر انسان‌ها در حافظهٔ تاریخی بشر، او را همواره منتظر و امیدوار، بر آن داشته است که یا خود به چنین قهرمانی تبدیل شود یا زمینه‌ها و شرایط حضور و ظهور چنین انسان‌هایی را فراهم سازد. رد پای چنین باورهایی را ابتدا باید در اسطوره‌ها، افسانه‌های کهن و باورهای دینی و مذهبی جست‌وجو کرد؛ اما در دوران جدید نیز این گونه باورها خود را در مدرن‌ترین شکل آن در قالب سوپرمن‌ها و ابر انسان‌هایی که به سرگشتگی‌ها و رنج‌های انسان مدرن پایان می‌دهد، در آثار مختلف فلسفی، ادبی، هنری و پویانمایی و سینما نشان می‌دهد. اتفاقاً آثار ادبی، هنری، رمان‌ها و آثار نمایشی با درونمایه‌های یوتوپیایی و این چنینی از پرفروش‌ترین‌ها و پرمخاطب‌ترین‌ها در عصر کنونی و پسامدرن است.

به هر روی موعودگرایی و باور به منجی فرجامین، هم در جهان سنت و هم در جهان مدرن به‌گونه‌های متفاوتی حضور و ظهور دارد. در این میان قیصر امین‌پور نیز از معدود شاعران معاصر است که از وجود چنین ظرفیتی در فرهنگ و سنت دینی مخاطبانش در قلمرو زبان فارسی غافل نبوده و توانسته است به زیبایی تمام چنین باوری را در شعر خودش به

تصویر بکشد. عشق به این موعود امم و حضور «او» گاهی آن‌چنان در اشعار امین‌پور، پررنگ است که گویی قیصر بهانهٔ غیر از «او» برای زیستن و سرودن ندارد و همهٔ حسن، جمال و زیبایی را فقط در دکمهٔ پیراهن او می‌بیند.

ای حُسنِ یوسف دکمهٔ پیراهن تو
دل می‌شکوفد گل به گل از دامن تو
جز در هوای تو مرا سیر و سفر نیست
گلگشت من دیدار سرو و سوسن تو
آغاز فروردین چشمت، مشهد من
شیراز من، اردیبهشت دامن تو
هر اصفهانِ ابرویت نصف جهانم
خرمای خوزستان من خندیدن تو
هر چیز و هر کس رو به‌سویی در نمازند
ای چشم‌های من، نماز دیدن تو...
(امین پور، ۱۳۸۶: ۳۶)

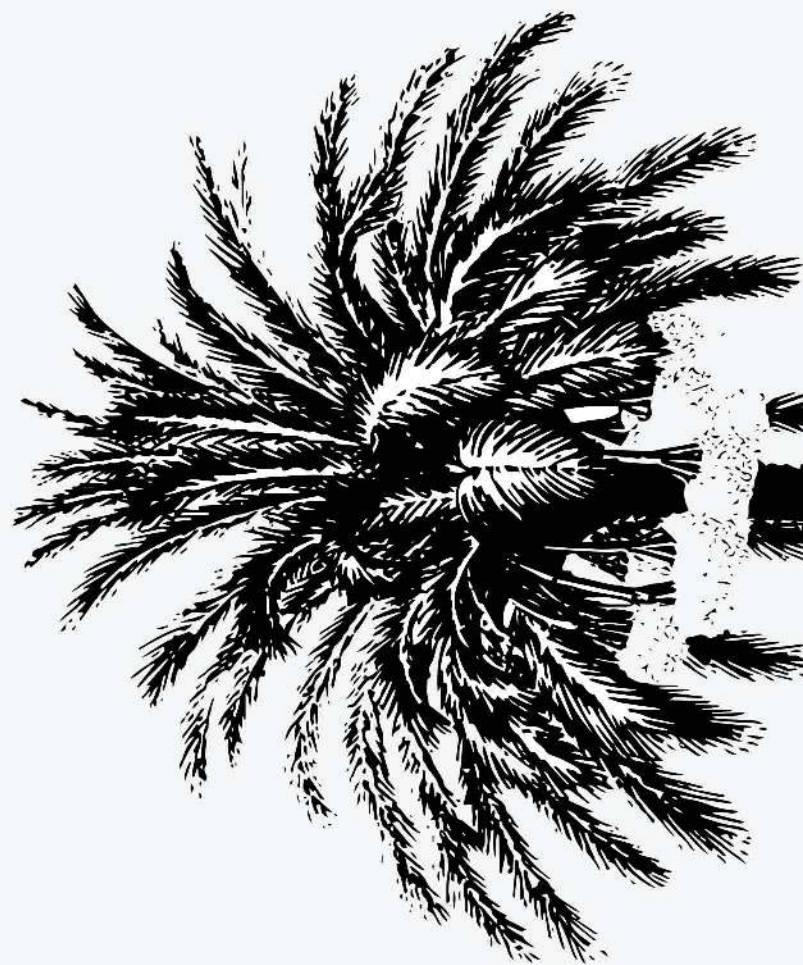
قیصر از دیار خوزستان است، ولی شیرینی خرمای خوزستان را در لبخند معشوق و موعودش جستجو می‌کند. او ترکیب‌ها و تشبیهات زیبایی را در این غزل به کار می‌برد، مانند اصفهان ابرو، فروردین چشم، نماز دیدن و اردیبهشت دامن، که همگی بر زیبایی این غزل بیش از پیش می‌افزاید. امین‌پور در این غزل در عین سادگی و روانی، اما با زیبایی تمام،



عشق وافر و جانسوز خودش را نسبت به حضرت مهدی موعود (عج)، بیان می‌دارد؛ اما امین‌پور در اشعار خودش فقط به ابراز ارادت و علاقه و عشق به آن حضرت بسنده نمی‌کند، بلکه علاوه بر این با نالیدن از زمانه پیداد، بر تأمین شرایط لازم برای ظهور و حضور چنین انسانی در بستر تاریخ تأکید می‌ورزد.

شاعر حقیقی در هر عصر و زمانی که می‌زید، شاعر است و آفرینش‌گر و بی‌تردید قیصر سعی می‌کند از این دست شاعران باشد. همان‌طور که در دو شعر قبلی نیز شاهد ترکیب‌ها، تشبیه‌ها و نکته‌پردازی‌های بکر و تازه بودیم، در سایر اشعار مهدوی قیصر نیز این آفرینش‌گری‌ها و هنرمندی‌های تازه و بکر خودنمایی می‌کند. این نشان می‌دهد که برای شاعران هیچ پدیده‌ای کهنه نمی‌شود و هر لحظه شاعر می‌تواند آفرینش تازه و نکته‌پردازی جدید نماید و مضامین بکری را به دست آورد. در غزل «فصل تقسیم» این ویژگی نیز مشهود است.

چشم‌ها، پریش بی‌پاسخ حیرانی‌ها
دست‌ها، تشنه تقسیم فراوانی‌ها
با گل زخم، سر راه تو آذین بستیم
داغ‌های دل ما جای چراغانی‌ها
وقت آن شد که به گل حکم شکفتن بدهی
ای سرانگشت تو آغاز گل افشانی‌ها



سایه امن کسای تو مرا بر سر بس
تا پنجم دهد از وحشت عریانی‌ها.
(امین‌پور، ۱۳۷۲: ۱۵۳)

تأکید بر مفاهیمی چون حیرت، تشنگی، کرامت و امنیتی که سایه امن کسای «او» به انسان‌ها می‌دهد، برداشت‌ها و دریافت‌های تازه شاعر را از مفهوم انتظار و عشق به چنین انسانی می‌نماید. آذین بستن و چراغانی کردن دل‌ها با گل زخم و داغ دل‌ها جای چراغانی‌ها، برای آمدن منجی واپسین، گویای لحن صمیمانه این غزل است، که به زیبایی از داشته‌های زبان امروز استفاده برده است. بهره‌مندی از نکات ارزشمندی که در روایات و منابع حدیثی آمده است، نیز به غنای بیشتر این غزل افزوده است.

امین‌پور در تمامی شعرهایش سعی می‌کند از زبان امروزی در نهایت سلاست و روانی استفاده کند. رعایت کامل قوانین دستور زبان، به کار بستن فرهنگ کنایات و اصطلاحات، دایره واژگانی زبان او را توسعه می‌دهد. این سنخ تلاش‌های او در اشعار انتظار قیصر نیز مشهود است که زبان شعر او را امروزی و صمیمی‌تر کرده است. او به خوبی توانسته است فرهنگ و زبان توده مردم را وارد شعرهایش بکند و از این طریق ارتباط را با نسل جوان و نوجوان با به کارگیری اوزان خاص و واژه‌ها و ترکیب‌های آهنگین بیشتر و بیشتر نماید. این نوشتار را با غزل «یادگاری» قیصر به پایان می‌برم.

از نوشکفت نرگس چشم انتظاری‌ام
گل کرد خار خار شب بی‌قراری‌ام
تا شد هزار پاره دل از یک نگاه تو
دیدم هزار چشم در آینه کاری‌ام
گر من به شوق دیدنت از خویش می‌روم
از خویش می‌روم که تو با خود بیاری‌ام
کاری به کار غیر ندارم که عاقبت
مرهم نهاد نام تو بر زخم کاری‌ام
با ناخنم به سنگ نوشتم: بیا بیا
زان پیشتر که پاک شود یادگاری‌ام.
(امین‌پور، ۱۳۸۸: ۱۷۴)

همان‌گونه که می‌بینیم زبان به‌روز قیصر و نکته‌پردازی‌های ظریف و کشف‌های تازه او، شعرهای انتظار او را نیز مانند سایر شعرهایش تازه، جذاب و خواندنی کرده‌اند.

منبع

- امین‌پور، قیصر، تفسیر صبح، تهران: حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۳.
- _____، به نقل از پایگاه اینترنتی «بانگ اشعار مهدوی» <http://www.persianblog.ir>
- _____، آینه‌های ناگهان، تهران: معراج، چاپ اول، ۱۳۷۲.
- _____، دستور زبان عشق، تهران: مروارید، چاپ پنجم، ۱۳۸۶.
- _____، آینه‌های ناگهان، تهران: معراج، چاپ اول، ۱۳۷۲.
- _____، مجموعه کامل اشعار قیصر امین‌پور، تهران: مروارید، چاپ اول، ۱۳۸۸.